

Explaining the Chinese Pattern of Redefining International Order: Combination of Internal Capabilities and External Soft Balance

Hosein Delavar*

<https://orcid.org/0000-0003-1768-6945>

Ph.D Student, International Relations,
Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Mohsen Eslami

<https://orcid.org/0000-0003-4733-3497>

Associate Professor, International Relations,
Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Masoud Mousavi Shafae

<https://orcid.org/0000-0003-3882-5203>

Associate Professor, International Relations,
Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Mohammad Hosein Jamshidi

Associate Professor, International Relations,
Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Abstract

One of the distinguishing features of the current international situation is the growth of China as a great power. The growing power of China for protecting of security interests is directly tied to the US international position; As a result, China's strategic engagement with the US is one of the issues that is essential to understand the future state of international order. This article examines China's pattern of behavior toward the US under the unipolar order system. Hence, the question that the authors have tried to answer with a descriptive-analytical approach is that what pattern governs China's foreign policy to advance its interests, and strategic interactions with the US in the current international order? Findings show that due to the necessity of entangling polarity, economic factor and threat perception, China has adopted a dual pattern of behavior, like the domestic capabilities and external soft balance, in order to advance its strategic interests and interactions with the US. The first concept refers to the continuation of economic efforts along with increasing military capabilities to increase China's relative power. In the second concept, China's internationally balanced behavior toward the United States is considered. This is mostly done through multilateral institutions and economic diplomacy.

Keywords: US, China, Domestic Capabilities, Soft Balance.

* Corresponding Author: eslami.m@modares.ac.ir

Delavar, H., Eslami, M., Mousavi Shafae, M., Jamshidi, M., (2021), "Explaining the Chinese Pattern of Redefining International Order: Combination of Internal Capabilities and External Soft Balance", *Political Strategic Studies*, 10(38), 250-290. doi: 10.22054/qpss.2021.58440.2776

تبیین الگوی چینی بازتعریف نظم بین‌المللی: ترکیب توانمندی‌های داخلی و موازنه نرم خارجی

حسین دلاور

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

<https://orcid.org/0000-0003-1768-6945>

محسن اسلامی*

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

<https://orcid.org/0000-0003-4733-3497>

مسعود موسوی شفائی

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

<https://orcid.org/0000-0003-3882-5203>

محمدحسین جمشیدی

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده

یکی از مشخصه‌های بارز شرایط کنونی بین‌المللی، رشد چین بعنوان یک قدرت بزرگ است. رشد قدرت چین برای حفاظت از منافع امنیتی به طور مستقیم با موقعیت بین‌المللی آمریکا گره خورده است؛ در نتیجه، تعامل راهبردی چین با آمریکا از مسائلی است که درک آن برای وضعیت آینده نظم بین‌الملل ضروری می‌نماید. این مقاله به بررسی الگوی رفتاری چین در قبال آمریکا تحت نظم تک‌قطبی می‌پردازد. از این رو پرسش این است که چه الگویی بر سیاست خارجی چین برای پیشبرد منافع و تعاملات راهبردی خود با ایالات متحده در نظم بین‌الملل کنونی حاکم است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که به ضرورت درهم‌تنیدگی قطبیت، عامل اقتصاد و درک تهدید؛ چین جهت پیشبرد منافع و تعاملات راهبردی خود با آمریکا، الگوی رفتاری دوگانه یعنی توانمندی‌های داخلی و موازنه نرم خارجی را در پیش گرفته است. مفهوم اول به تداوم تلاش‌های اقتصادی در کنار افزایش توانایی‌های نظامی اشاره دارد تا قدرت نسبی چین را افزایش دهد. در مفهوم دوم، رفتارهای موازنه‌طلبانه چین در سطح بین‌المللی در برابر آمریکا مورد توجه است. این امر بیشتر از طریق موازنه نرم نهادی در حوزه‌های مختلف سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی صورت می‌گیرد.

واژگان کلیدی: آمریکا، چین، توانمندی‌های داخلی، موازنه نرم.

- این مقاله برگرفته از رساله دکتری در دانشگاه تربیت مدرس است.

* نویسنده مسئول: eslami.m@modares.ac.ir

مقدمه

چینش بازیگران در عرصه سیاست بین‌الملل بر مبنای میزان قدرت (کانونی‌ترین مفهوم سیاست بین‌الملل) صورت می‌گیرد. از این‌رو، قدرت‌های بزرگ از بیشترین حجم قدرت برخوردارند که به این دلیل آنان را صحنه‌گردانان سیاست بین‌الملل می‌نامند. چین یکی از این قدرت‌ها است که در شرایط کنونی، «رشد قدرت» آن بعنوان مهمترین متغیر در مطالعات سیاست بین‌الملل به شمار می‌آید. تداوم رشد اقتصادی در کنار افزایش توانمندی‌های نظامی، ایجاد ترتیبات راهبردی متنوع و گسترش حوزه‌های نفوذ این کشور در مناطق مختلف از مؤلفه‌های اساسی رشد قدرت این کشور به شمار می‌رود.

از آنجا که این وضعیت یعنی افزایش قدرت چین می‌تواند سرآغازی برای تحول ساختار نظام بین‌الملل باشد بررسی الگوی حاکم بر سیاست خارجی و نوع رویکرد این کشور به نظام بین‌الملل بویژه قطب برتر آن، از مسائلی است که درک آن برای پیش‌بینی وضعیت آینده نظام بین‌الملل ضروری می‌نماید.

از این‌رو آنچه در این مقاله کانون توجه و تمرکز است، مسأله الگوی رفتاری چین تحت تأثیر شرایط و نظمی خاص است. به تناسب اینکه دولت‌ها در چه نظم و نظامی زیست می‌کنند از خود الگوهای رفتاری متفاوتی را بروز می‌دهند. مسلماً با پایان جنگ سرد، تغییراتی در ساختار نظام بین‌الملل حادث گردیده است و به تبع آنها، الگوی رفتاری دولت‌ها نیز متفاوت می‌گردد. بدین ترتیب یکی از مهمترین موضوعاتی که دانش‌پژوهان را به نظریه‌پردازی واداشته، مباحثه درباره نحوه قطب‌بندی یا توزیع توانمندی‌ها در پساجنگ سرد بوده است. به همین دلیل، متناسب با چگونگی توزیع قدرت، برخی را به این نتیجه رسانید که نظم تک‌قطبی^۱ است و برخی نیز معتقد هستند که نظام در وضعیت گذار، غیرقطبی و فراقطبی است.^۲

این پژوهش از بین تمامی نظریه‌های ذکر شده، وضعیت تک‌قطبی را بعنوان روشن‌گرترین وضعیتی که می‌تواند نظام فعلی را تبیین کند، برگزیده است، از این‌رو با بررسی ساختار

۱. کنت والتز، (۲۰۰۰)، جان ایکنبری (۱۳۸۳)، ویلیام ولفورث (۱۹۹۹)، دیوید هلد و ماتياس آرچیوگی (۲۰۰۴)،

رابرت پاپ (۲۰۰۵)، جان مرشایمر (۲۰۱۹)

۲. ساموئل هانتینگتون (۱۹۹۹) و ریچارد هاس (۲۰۰۸)

نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد که در قالب تک‌قطبی است به نحوه تغییر در الگوی رفتاری چین می‌پردازد. در نتیجه پرسشی که مطرح می‌شود این است که چه الگویی بر سیاست خارجی چین برای پیشبرد منافع و تعاملات راهبردی خود با ایالات متحده در نظم بین‌الملل کنونی حاکم است؟ این پژوهش که قصد دارد با کشف ترکیبی از مفاهیم واقع‌گرایانه به وضعیت کنونی واقع‌گرایی کمک کند، این فرضیه را مورد آزمون قرار می‌دهد که در شرایط کنونی، چین برای پیشبرد منافع و تعاملات راهبردی خود با آمریکا، الگوی رفتاری دوگانه یعنی ترکیب توانمندی‌های داخلی و موازنه نرم خارجی را در پیش گرفته است.

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است. گردآوری داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز پژوهش به روش مطالعه اسنادی، کتابخانه‌ای صورت گرفته که در آن از کتاب‌ها، مقالات، اسناد، روزنامه‌ها و منابع اینترنتی استفاده می‌شود.

چارچوب تحلیلی

در این قسمت تلاش می‌شود با ایجاد تلفیقی از نظریات موازنه، الگویی را طرح گردد که تطابق بیشتری با واقعیات بین‌المللی داشته باشد. این الگو، نظریه موازنه قوا، موازنه تهدید و نظریه موازنه نرم را برای تبیین رفتار دولت‌ها ترکیب می‌کند. از این‌رو استدلال می‌شود که تعامل بین قطبیت، وابستگی اقتصادی و ادراک تهدید رفتار موازنه‌گری دولت‌ها را شکل می‌دهد.

الف- نظریه موازنه قوای والتز

هدف اصلی از بکارگیری این نظریه، افزایش قدرت تبیین تأثیرات ساختار نظام بین‌الملل بر تحول روابط و اولویت‌های رفتاری کشورها است.

از نگاه والتز، ساختار نظام بین‌الملل به وسیله یک اصل نظم‌بخش و توزیع مقدورات و توانایی بین واحدها تعریف و تشکیل می‌شود. اصل نظم‌بخش در سیاست بین‌الملل که به ساختار نظام بین‌الملل شکل می‌دهد آنارشی است (والتز، ۱۳۹۲). از این‌رو مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل و منبع ارجحیت‌ها و رفتار کشورها، نظام بین‌الملل و ویژگی‌های آن به‌ویژه ساختار آنارشیک آن است.

طبیعت و ماهیت تداومی سیستم بین‌الملل (آنارشی)، حتی در نتیجه تمرکز قدرت، تغییری در آن صورت نمی‌گیرد. به خاطر این وضعیت آنارشیک بعنوان مولفه ثابت سیستم، منطق «موازنه» بعنوان رفتار متداول شناخته می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت «موازنه» آن چیزی است که دولت‌ها بوسیله سیستم آنارشیک به آن سمت سوق پیدا می‌کنند (Paul, 2005: 14). در عین حال، توزیع توانایی‌ها یا قطبیت نظام که در کنار آنارشی به رفتار کشورها شکل می‌دهد، متغیر است. از دید والتز، توزیع قدرت میان واحدها تعیین‌کننده شکل ساختار نظام بین‌الملل - تک‌قطبی، دو و چندقطبی - و همچنین ماهیت موازنه قدرت است.

والتز با اطمینان می‌گوید: «عرصه سیاست موازنه قدرت هر زمانی که دو پیش‌شرط وجود داشته باشد حکمفرما خواهد بود: یکی اینکه نظم آنارشیک باشد و دیگری اینکه واحدهایی که سخت به دنبال بقا باشند در آن نظم حضور داشته باشند» (والتز، ۱۳۹۲: ۱۷۱).

با استفاده از نظریه موازنه قوا می‌توان آنچه را که دولت‌ها انجام خواهند داد، پیش‌بینی کرد (والتز، ۱۳۹۵: ۱۷۶). به همین نسبت، رفتار متداول کشورها در سیستم بین‌الملل، موازنه قدرت است. در مواجهه با قدرت نامتوازن، والتز اظهار داشت: دولت‌ها به شیوه‌های کم و بیش قابل فهمی می‌کوشند از ابزارهای در دسترس به منظور دستیابی به اهداف مدنظر استفاده کنند. آن ابزارها در دو مقوله جای می‌گیرند: تلاش‌های داخلی و خارجی (والتز، ۱۳۹۲: ۱۶۷). بازی خارجی ائتلاف‌سازی در گرو وجود سه یا بیش از سه بازیگر است. این گزاره در عصر دوقطبی چندان صدق نمی‌کند. زیرا در یک نظام دوقطبی نیز عرصه سیاست موازنه همچنان تداوم می‌یابد، ولی شیوه جبران عدم موازنه خارجی متفاوت است (Waltz, 1967). بعبارت دیگر، کشورها ممکن است از «تلاش‌های داخلی» در کنار یا بعنوان جایگزینی برای «موازنه خارجی» استفاده کنند.

به طور گسترده، استفاده از تلاش‌های داخلی ممکن است به روشی دوگانه تعریف و تقسیم شود که عبارتند از: اول، رشد توانمندی‌های نظامی؛ زیرا کشورها از یک طرف «با بروزرسانی تسلیحات و آموزش پرسنل نظامی، به یک تجمع نظامی بزرگ روی می‌آورند» و دوم، یک دولت می‌تواند قدرت بالقوه را با اولویت دادن به رشد اقتصادی جلو ببرد و ثروت خود را به نیروی نظامی تبدیل کنند، با فرض قابل تبدیل بودن منابع. در

مقایسه با توانمندی‌های نظامی عظیم، این نوع تلاش (تمرکز بر توسعه اقتصادی) به احتمال زیاد کمتر موجب نگرانی‌های امنیتی فوری در میان دیگر دولت‌ها می‌شود، زیرا ثروت «قدرت نهان»^۱ است نه قدرت نظامی (Brawley, 2004). دو بعد تلاش‌های داخلی را می‌توان همزمان نیز بکار برد، با این حال باید توجه داشت که مشروط به این است که باید وزن‌های مختلفی را به توانایی‌های نظامی یا اقتصادی اختصاص داد که نتیجه این امر کاهش نگرانی‌های کشورهای دیگر بویژه دولت مسلط می‌باشد.

در نهایت برای مقابله با تهدیدات خارجی و قابلیت‌های نظامی قطب مقابل، موازنه‌کنندگان ممکن است ترکیبی یا یکی از رفتارهای زیر را انتخاب کنند:

- ۱- تداوم راهبردهای سیاسی- نظامی و شیوه‌های تکنولوژیک موجود؛
- ۲- شبیه‌سازی: برای تکثیر یا بازتولید قابلیت‌های حریف؛
- ۳- نوآوری: برای دستیابی به قابلیت‌های جدید که به مقابله با توانایی‌های متعلق به یک حریف بالقوه کمک می‌کند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۸).

با توجه به هدف پژوهش، مقوله استنتاجی از نظریه والتز، تبیین ساختار نظام بین‌الملل و تاثیر آن بر الگوهای رفتاری کشورها است که ترجیحات احتمالی موازنه دولت‌ها را از طریق قطبیت سیستم نشان می‌دهد. با این وجود، تعریف توازن قدرت تنها در سطح ساختاری کاملاً راضی‌کننده نیست زیرا جزئیات محدودی درباره نحوه ایجاد موازنه ارائه می‌دهد و مکانیسمی را برای ارتباط قطبیت سیستم و رفتار دولت فراهم نمی‌کند که به همین نسبت هدف موازنه دولت‌ها در یک زمان خاص و اینکه چرا تغییراتی که در این راستا ایجاد می‌کنند را نمی‌تواند نشان دهد.

ب- موازنه تهدید

رسیدگی به مسئله فوق باعث می‌شود تا «درک تهدید» را بعنوان یک متغیر در چارچوب این پژوهش قرار داد. نماینده این طیف فکری، «استفن والت» است که با سوق یافتن به سوی جابه‌جایی نقطه تمرکز تحلیلی نظریه توازن قوا به «موازنه تهدید»، به بازسازی این نظریه و افزایش اعتبار آن پرداخت.

جان کلام نظریه او این بود که دولت‌ها تنها در برابر قدرت دست به موازنه نمی‌زنند بلکه در برابر تهدید هم دست به توازن می‌زنند و از نظر وی درک تهدید، بستگی زیادی به ترکیبی از مؤلفه‌ها دارد. اول، نفس قدرت؛ دوم، میزان مجاورت با قدرت متمرکز؛ سوم، ظرفیت دفاعی کشور سلطه‌جو و در نهایت چهارمین مسئله، نیت‌های تجاوزکارانه قدرت مسلط است که میزان تهدید را مشخص می‌نماید (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۱).

با این حال این استدلال با نظریه والتز مخالف نیست، زیرا والتز همچنین خاطرنشان می‌ساخت که «امنیت بالاترین هدف برای دولت‌ها در [شرایط] آناشرشی است. فقط در صورتی که بقا^۱ تضمین شود، کشورها می‌توانند بدون خطر به دنبال اهداف دیگر همچون آسایش،^۲ رفاه و قدرت باشند» (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۰۰). در حالی که «موازنه تهدید» والت برای پیش‌بینی رفتار دولت است، نظریه «موازنه قدرت» والتز در مورد پیامدها یا نتایج رفتار دولت‌ها می‌باشد. از آن جایی که امنیت مهمترین امر برای دولت‌ها است، موازنه در برابر تهدید اولین گام یا آغاز روند است که با موازنه قدرت در نظام به پایان خواهد رسید (He, 2009: 117).

نظریه والت و ارتباط آن با این نوشتار از این جهت قابل بررسی است که مشخص می‌کند چه وقت و در مقابل چه کسی موازنه باید انجام شود. با این حال، محدودیت‌های سیستمی را نباید نادیده انگاشت. بر این اساس، ادراکات به تنهایی نمی‌تواند آنچه که دولت‌ها باید انجام دهند را حل نماید، چرا که متغیر قطبیت، ترجیحات رفتار دولت‌ها - موازنه داخلی یا خارجی - را محدود می‌کند. شایان ذکر است که این متغیر مصداق نفس قدرت در نظریه والت نیست؛ چرا که قدرت در اصطلاح والت یکی از عواملی است که درک تهدیدات دولت‌ها - نه ترجیحات رفتار - را تعیین می‌کند.

1. Survival
2. Tranquillity

پ- موازنه نرم^۱

نظریه یا مفهوم موازنه نرم در پاسخ به انتقادات نظری و عملی موازنه قوا و تهدید در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی ارائه شد. برای رفع این نارسایی، محققان شروع به چگونگی رفتار دولت‌ها در جهان تک‌قطبی کرده‌اند. اکثراً موافقند که دولت‌های درجه دوم بجای ابزار سنتی متحدان نظامی، متکی به ساز و کارهای غیرنظامی هستند. برای مثال یکی از اقدامات اصلاحی برای نجات نظریه موازنه قوا در پساجنگ سرد، ترمیم آن با مفهوم موازنه نرم بود.

از دید رابرت پاپ، موازنه نرم به منزله کنشی است که برتری نظامی دولت برتر را به طور مستقیم به چالش نمی‌کشد، بلکه از ابزارهای غیرنظامی استفاده می‌کند تا سیاست‌های نظامی دولت برتر یکجانبه‌گرایانه^۲ تهاجم‌آمیز را به تاخیر بیندازد، نقش بر آب و تضعیف کند یا هزینه‌های استفاده از آن قدرت زیاد را افزایش دهد (Pape, 2005: 10-17).

از منظر همی و فنگک، دولت‌ها برای انتخاب راهبرد موازنه سخت یا نرم باید علاوه بر هزینه‌ها، میزان تأثیرگذاری آن را نیز سنجش کرده و دو شاخص عمده و تأثیرگذار را همواره مد نظر داشته باشند: اختلافات قدرت و سطح وابستگی اقتصادی بین دولت و رقیب آن است.

نابرابری قدرت به مقایسه قدرت میان دو دولت اشاره دارد که «اثربخشی^۳» موازنه را تعیین می‌کند. هنگامی که اختلاف قدرت بین دو دولت بیشتر باشد، برای دولت ضعیف، مقابله سخت با قدرت قوی اثربخشی کمتر دارد. پس به دلیل اینکه شکاف قدرت فاحش از انتخاب راهبرد موازنه سخت توسط دولت‌ها جلوگیری می‌کند، موازنه نرم برای دولت ضعیف، راهبرد منطقی‌تری جهت تحصیل امنیت تلقی می‌شود.

وابستگی اقتصادی، «هزینه^۴» را تعیین می‌کند. بنابراین اگر دو دولت وابستگی اقتصادی بالایی داشته باشند، انجام موازنه سخت این دو کشور نسبت به یکدیگر پرهزینه

-
1. Soft Balancing
 2. Unilateralism
 3. Effectiveness
 4. Cost

خواهد بود. از این‌رو وابستگی متقابل اقتصادی بالا، انگیزه دو کشور را برای موازنه سخت کاهش می‌دهد. از سوی دیگر وابستگی پایین، هزینه‌های موازنه سخت کاربرد موازنه نرم را کاهش می‌دهد (He & Feng, 2008: 373-378). در این رابطه ذکر این نکته ضروری است که گرچه هر دو عامل هزینه و اثربخشی برای تصمیم‌گیری در مورد توازن برای دولت مهم است، اما وقتی دولت با تهدید قریب الوقوع روبرو می‌شود، فاکتور اثربخشی بر ملاحظات هزینه غلبه می‌کند.

مهمترین تاکتیک‌های قابل استفاده در حوزه این نوع موازنه‌سازی به مواردی چون عدم پذیرش سرزمینی، دیپلماسی گیرانداختن، تقویت و تحکیم قدرت اقتصادی و عزم راسخ برای موازنه اشاره شده است (Pape, 2005: 36-37). این سازوکارها بیشتر در قالب نهادهای بین‌الملل به صورت فراگیر و انحصاری عملیاتی می‌شود.

شاخص‌های مورد اشاره برای نظریه موازنه نرم از چند جهت با موضوع مورد بحث مرتبط می‌شود: اول اینکه این نظریه (در خوانش هی و فنگ) برای ترجیحات رفتار دولت‌ها علاوه بر قطیبت، به متغیر دیگری نیز اشاره کرده است یعنی عامل اقتصاد. دوم اینکه بر مولفه‌های غیرنظامی و محدودساز قدرت تاکید دارد. در نهایت با وجود این شاخص‌ها، این رویکرد از اشاره به توانمندی‌های داخلی بازمی‌ماند. در واقع اکثر ادبیات موازنه نرم بر روی اقدامات موازنه‌کننده خارجی یعنی تلاش‌های دیپلماتیک تمرکز می‌کنند و تلاش‌های داخلی را کمتر مورد بحث قرار داده‌اند.

با توجه به رویکردهای مورد اشاره و نکات استنتاجی از آنها، الگوی مدنظر در تبیین روابط چین و آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد در قالب شکل یک مشخص می‌شود.

الگوی تحلیلی مورد اشاره از چند بخش تشکیل شده است:

بخش نخست از این الگو به ویژگی‌های سیستمی منجمله توزیع قدرت در نظام بین‌الملل متمرکز می‌باشد. از این‌رو متاثر از نظریه مورد اشاره در این بخش «قطب‌بندی» اهمیت کانونی می‌یابد. به این دلیل که عاملی است که ساختار نظام را تغییر می‌دهد و با تغییر ساختار، واحدهای تشکیل دهنده آن تغییر می‌کنند و کشورها بسته به وضعیت توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، الگوهای رفتاری متفاوتی را نشان می‌دهند. توجه به این ویژگی سیستمی و اهمیت ابعاد منتسب به آن، پایه تحلیل بخش نخست به شمار می‌رود. در نتیجه،

مسئله مورد بررسی در این بخش تاثیر محدودیت‌های سیستمی بر ارجحیت‌های موازنه‌ای (داخلی یا خارجی) کشورها خواهد بود.

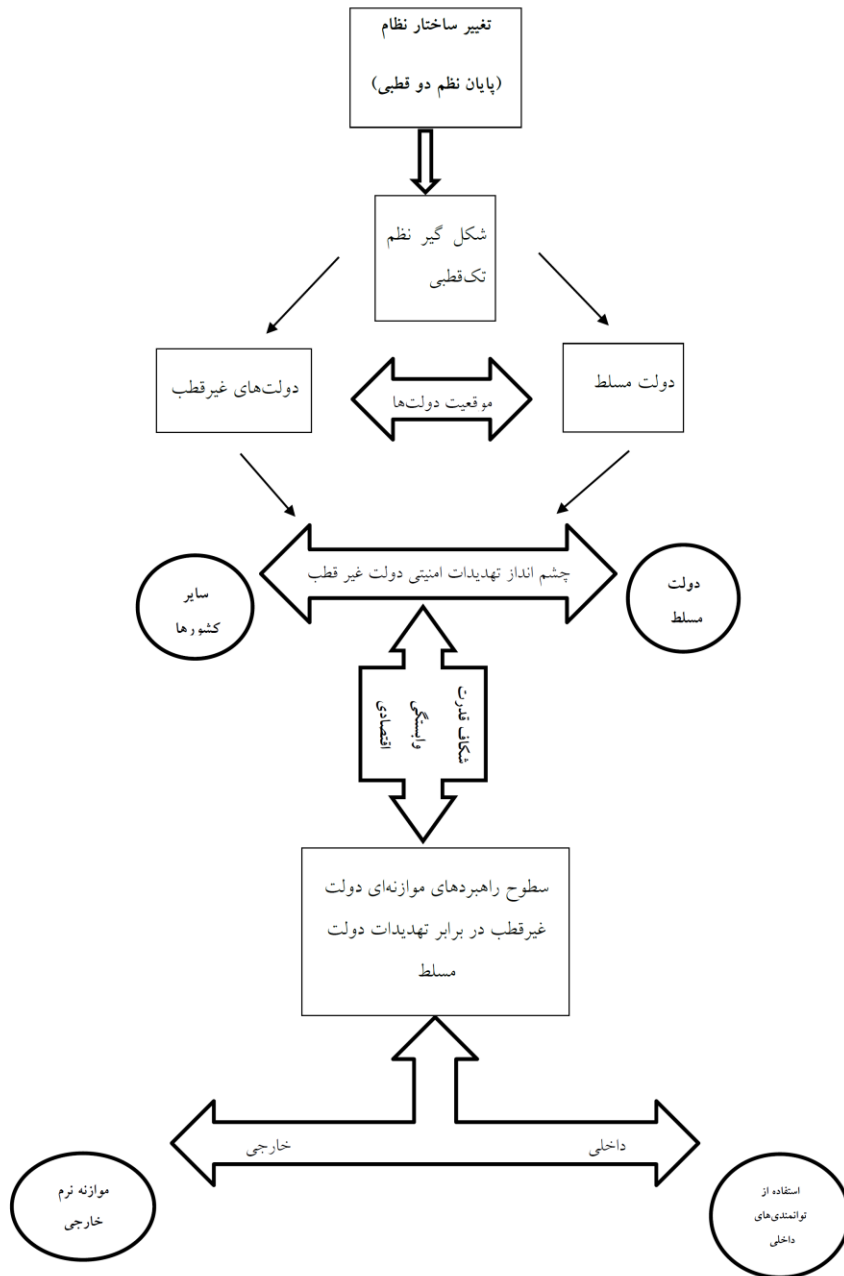
بخش دوم الگوی تحلیلی متأثر از نظریه مورد اشاره، نشان می‌دهد که چه وقت و در مقابل چه کسی دولت‌ها راهبردهای موازنه را دنبال می‌کنند. متأثر از آن، چشم‌انداز تهدید کشورها متنوع است. مثلاً برای کشورهای غیرقطب در عصر تک‌قطبی، تهدیدات ممکن است از طرف دولت مسلط باشد یا دیگر دولت‌ها آن را تهدید کنند. از این‌رو درک تهدید نسبت به هر کدام از آنها مستلزم جهت‌گیری و رفتار متفاوتی برای دولت‌ها خواهد بود. از این‌رو توجه به آن برای شناخت رفتار دولت‌ها ضرورت می‌یابد و چین نیز از این امر مستثنی نیست.

در نهایت بخش سوم این الگو اهمیت عامل اقتصاد را نشان می‌دهد که طی آن متأثر از نظریه مورد اشاره در بخش نظری تلاش می‌شود با مطمح نظر قرار دادن میزان وابستگی اقتصادی کشورها و در هم آمیختگی آن با بخش نخست، به الزامات آن برای سیاست - خارجی آنها و در نتیجه تأثیر آن بر رفتار این کشورها در قبال دولت‌های تهدیدکننده پرداخته شود. مهم‌ترین پیامد این امر برای سیاست خارجی قدرت‌های درجه دوم (همچون چین) در برابر قدرت مسلط این است که به نظر نمی‌رسد با توجه به میزان وابستگی و شکاف قدرت بالا نسبت به دولت مسلط، به زودی وارد مقابله مستقیم با قطب برتر شوند. در نتیجه ابزارها و سازوکارهای غیر مستقیم بیشتر برجسته می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت که این الگو و با این شاخصه ماهیت عام داشته و می‌تواند رفتار سایر واحدها را در برابر قدرت برتر در جهان فعلی مورد بررسی قرار دهد.

بر اساس این الگو، در عصر تک‌قطبی برای کشورهای غیر از قدرت مسلط، تهدیدات در یک نظام تک‌قطبی ممکن است از دو جهت یعنی قدرت مسلط یا دیگر دولت‌ها باشد. اگر تهدیدها از قدرت مسلط برآیند، در بین سه راهبرد موازنه‌سازی - تلاش‌های داخلی، موازنه خارجی و موازنه نرم - اولویت‌های راهبردی دولت‌های غیرقطب می‌تواند استفاده از تلاش‌های داخلی و موازنه نرم باشد. چرا که با توجه به شکاف زیاد قدرت تک‌قطب با دیگر کشورها و میزان وابستگی اقتصادی، دولت‌ها نمی‌توانند به طور موثری یک اتحاد یا همبستگی را برای موازنه سنتی خارجی در مقابل دولت مسلط ایجاد کنند. بنابراین در یک نظم تک‌قطبی، راهبرد موازنه اولیه برای کشورهای غیر از قطب، استفاده از تلاش‌های داخلی خواهد بود و در عین حال می‌توانند موازنه نرم خارجی را نیز انتخاب کنند.

شکل ۱- الگوی رفتاری کشورها در برابر آمریکا در پسا جنگ سرد



بررسی عوامل پیگیری الگوی حاکم بر رفتار چین

رفتار چین بعنوان تجدیدنظرطلب یا خواهان وضع موجود، پویا و به سه متغیر درهم‌تنیده قطبیت، درک تهدید و عامل اقتصاد-بستگی دارد. در این چارچوب، روابط چین با ایالات متحده و آینده آن عمدتاً به دلیل اختلاف قدرت، درک سیاستگذاران و میزان وابستگی اقتصادی بین این دو کشور شکل می‌گیرد.

الف- وضعیت کنونی قطبیت در نظام بین‌الملل

نظام بین‌الملل شامل یک عنصر ثابت - آنارشی (فقدان اقتدار عالی) - و یک عنصر متغیر - قطبیت (توزیع توانمندی‌ها) - است. در هر نظام سیاسی توزیع توانایی واحدها کلید تبیین است.

پس از پایان دوران چندقطبی در قرن نوزدهم و دوره دوقطبی بعد از فروپاشی شوروی، بحث‌های زیادی از سوی اندیشمندان روابط بین‌الملل در خصوص آینده سیاست بین‌الملل و نظم بین‌المللی جدید مطرح شد. جان مرشایمر^۱ نظم چندقطبی را همانطور که در دهه ۱۹۳۰ بود، پیش‌بینی کرد (Walsh, 2013). فرانسیس فوکویاما^۲ پیش‌بینی گسترش دموکراسی‌های لیبرال در سراسر جهان را ارائه داد (Korany, 2005: 61). برخی همچون باری بوزان و آلکی ویور^۳ نیز درصدد تبیین ساختار قطب‌بندی ۱+۴ بودند. این ساختار نشانگر وجود یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ (چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه) است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸). این نظام به‌زعم هانتینگتون یک دنیای «تک-چندقطبی» است. ساموئل هانتینگتون^۴ این‌تر را مطرح کرده بود که سیاست‌های جهانی از نظم دوقطبی عصر جنگ سرد عبور کرده و اکنون قبل از آنکه به واقع وارد دوران چندقطبی شود، فعلاً در عصر «تک-چندقطبی» است. در این دوران آمریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست بلکه شماری دیگر از قدرت‌های بزرگ وجود دارد که آمریکا در حل و فصل مسائل جهانی ناگزیر از جلب مشارکت آنها است (Huntington, 1999).^۵ در مقایسه با این فرض‌ها و نظریه‌ها،

1. John Mearsheimer
2. Francis Fukuyama
3. Barry Buzan & Ole Waever
4. Samuel Huntington

۵. به اعتقاد نویسندگان مقاله؛ در این فرایند روسیه، اتحادیه اروپا، ژاپن فاقد قابلیت‌ها و اراده لازم برای تبدیل شدن به قطب عمده هستند.

کراتهامر^۱ نظریه‌ای را توسعه داده بود که آن را «لحظه تک قطبی»^۲ نامید. او استدلال کرد که ایالات متحده بعنوان تنها قدرت بزرگ از جنگ سرد ظاهر شد (Varisco, 2013).

معتقدان به دسته اخیر بر این باور بودند که شکاف قدرت میان قدرت برتر نظام (آمریکا) و سایرین به گونه‌ای است که ساختار بین‌المللی تک قطبیتی ایجاد شده است (Krauthammer, 2002: 5). تعبیر مختلفی از وضعیت تک قطبیتی در نظام بین‌الملل وجود دارد که البته همگی آنها بن‌مایه مشترکی دارند. برخی معتقدند که «نظام تک قطبی نظامی است که در آن یک دولت واحد، سهم نامتوازی از منابع سیستم را در اختیار خود دارد. این وضعیت بر این امر دلالت دارد که بر قدرت نظام هیچ رقیب ایدئولوژیک، نظامی و یا اقتصادی ندارد» (Gautam, 2014: 35). ولفورث نیز اظهار می‌دارد که «وضعیت تک قطبی ساختاری است که در آن قابلیت‌های یک دولت به حدی زیاد است که مقابله و توازن در برابر آن امکانپذیر نیست». از منظر وی «زمانی که توانمندی‌ها به طور گسترده متمرکز است، ساختاری ظهور می‌کند که اساساً از ساختارهای چندقطبیتی (ساختاری در برگیرنده سه یا چند دولت قدرتمند) یا ساختار دوقطبی (ساختاری در برگیرنده دو دولت قدرتمند) متفاوت است». همچنین این وضعیت وضعیتی است که در آن «تمرکز قدرت آنقدر زیاد نیست که یک امپراتوری جهانی ایجاد نماید» (Wolforth, 1999: 9). در واقع، وضعیت تک قطبی می‌تواند بعنوان موقعیت هژمونیک دیده شود، همانطور که توسط یک بازیگر واحد کنترل می‌شود؛ با این حال، متمایز از هژمونی و امپراطوری است.

به اعتقاد رابرت پاپ، ویژگی‌های نظم تک قطبی در این است که هیچ «دولت منفرد» دیگری به اندازه لازم قوی نیست که بتواند علیه آن قدرت اقدام به موازنه کند. در نتیجه ایالات متحده بعنوان رهبر نظام تک قطبی در مقایسه با دیگر قدرت‌ها از امنیت بیشتری برخوردار است؛ بنابراین قادر به تعیین نتیجه بیشتر مسائل بین‌المللی است و شانس زیادی برای کنترل رفتار داخلی و خارجی تقریباً تمام قدرت‌های کوچک نظام بین‌الملل را دارد (Pape, 2005: 30).

طبق آنچه در بالا ذکر آن رفت، مفهوم قطبیت بر ارزش آستانه‌ای توزیع توانمندی‌ها اشاره دارد. نظام بین‌الملل در صورتی تک قطبی است که سهم توانمندی‌های یک دولت

1. Krauthammer
2. Unipolar Moment

آن را در طبقه‌ای جدا از سایر بازیگران نظام قرار می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که قطب‌ها نه بر مبنای قدرت مطلق بلکه بر مبنای قدرت نسبی تعریف می‌شوند (Ikenberry et al, 2009: 5). بر این مبنای شرایط کنونی اگرچه تا حدی از تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل کاسته شده است اما آمریکا همچنان سهم عظیمی از منابع قدرت جهانی را در اختیار دارد و هم اکنون تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل است.

هر شاخص معتبر مربوط به ابعاد توانایی‌های دولت، ایالات متحده را در یک طبقه جداگانه با اختلاف چشمگیری قرار می‌دهد. با این حال به طور گسترده و کاربردی‌تر؛ معیارهای توانایی، GDP و هزینه‌های نظامی هستند. در دوره کنونی، ایالات متحده سهم عمده‌ای از GDP جهانی و هزینه‌های نظامی را در میان قدرت‌های بزرگ به خود اختصاص داده است (جدول ۱). با توجه به اندازه و ثروت اقتصاد ایالات متحده، توانایی‌های نظامی عظیم آن تنها در حدود ۳/۲ درصد از GDP خود را در سال ۲۰۱۸ نشان داد (جدول ۲).

بنابراین در حال حاضر هزینه‌های دفاعی ایالات متحده به نسبت سایر کشورهای جهان بیشتر است و در تحقیق و توسعه نظامی (R & D) که ممکن است بهترین مقیاس سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت را داشته باشد ایالات متحده برتری چشمگیری نسبت به کشورهای دیگر برای خود به ارمغان آورده است (جدول ۲).

جدول ۱- ساختار قدرت (شاخص‌های اقتصادی) آمریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس،

ژاپن (۲۰۱۸)

نام کشور	تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری (میلیارد دلار)	درصد تولید ناخالص داخلی میان کشورهای مذکور به قیمت جاری	درصد تولید ناخالص داخلی از جهان
ایالات متحده آمریکا	۵۸,۲۰	۴۱	۲۴
چین	۸۹,۱۳	۲۷	۱۶
روسیه	۶۷,۱	۳/۲۹	۱/۹
آلمان	۹۶,۳	۷/۸۱	۴/۵۸
فرانسه	۷۸,۲	۵/۴۸	۳/۲۱
انگلیس	۸۶,۲	۵/۶۴	۳
ژاپن	۹۵,۴	۹/۷۶	۵/۷۲

Source: World Bank national accounts data, and OECD National Accounts data files, available at: [https:// data. worldbank. org/ indicator/ NY. GDP. MKTP. CD? end=2019&start=1960&view=chart](https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD?end=2019&start=1960&view=chart).

جدول ۲- ساختار قدرت (هزینه‌های دفاعی) آمریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، ژاپن^۱ (۲۰۱۸)

نام کشور	هزینه‌های دفاعی (میلیارد دلار)	درصد هزینه‌های دفاعی از تولید ناخالص داخلی	درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان	هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی (میلیارد دلار)
ایالات متحده آمریکا	۷۹۸,۶۴۸	۳/۲	۳۵	۰۹۴/۰,۷۸
چین	۹۹۷,۲۴۹	۱/۹	۱۳	نامشخص
روسیه	۳۸۸,۶۱	۳/۹	۳/۸	نامشخص
آلمان	۴۷۱,۴۹	۱/۲	۲/۵	۹۷۳/۹
فرانسه	۸۰۰,۶۳	۲/۳	۳/۳	۱۱۷/۵,۱
انگلیس	۹۹۷,۴۹	۱/۸	۲/۷	۳۲۵/۳,۲
ژاپن	۶۱۸,۴۶	۰/۹	۲/۶	۰۶۳/۴,۱

Source: Stockholm International Peace Research Institute, "SIPRI Military Expenditure Database in 2018," at <http://www.sipri.org/databases/milex>; OECD, at <http://fas.org/sgp/crs/natsec/R45441>; SIPRI Fact Sheet May 2018: Trends in world military expenditure, 2017 at <https://reliefweb.int/.../world/sipri-fact-sheet-may-2018-trends-world-military-expendi>.

همانطور که جدول ۲ نشان می‌دهد این کشور با اختصاص تنها ۳/۲ درصد از تولید ناخالص داخلی خود به امر دفاع، بیشتر از مجموع دیگر قدرت‌های بزرگ پول صرف دفاع از خود می‌کند و همچنین بیشتر قدرت‌های بزرگ هم متحد نزدیکش هستند. هزینه‌های نظامی ایالات متحده در مورد تحقیق و توسعه در سال ۲۰۱۷ بیش از مجموع بقیه کشورهای جهان است. بر اساس این برآوردها، بیش از نیمی از هزینه‌های تحقیق و توسعه نظامی در جهان آمریکایی است. از این‌رو در هر شاخص که معیارهای مذکور بالا نشان می‌دهد، بنظر می‌رسد ایالات متحده یک قطب واحد است. بنابراین شکاف قدرت به نفع ایالات متحده وجود دارد و آن در عناصر قدرت مادی بیشتر از دیگران می‌باشد.

۱. هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی برای سال ۲۰۱۶ و درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان برای سال ۲۰۱۷ است.

ب- ادراک تهدید چین

ذیل نظم تک‌قطبی؛ برای کشورهایی غیر از دولت مسلط، تهدیدات علیه منافع محوری آنها ممکن است از دو جهت- دولت مسلط یا دیگر دولت‌ها- اتفاق افتد. در این رابطه از دید نخبگان چین، ایالات متحده بیشترین پتانسیل را دارد که منافع امنیتی پکن را مختل کند.

راهبرد کلان ایالات متحده در پساجنگ سرد، تداوم تفوق این کشور در نظام بین‌الملل بوده است که در این راستا سیاست‌های مختلفی از جمله یکجانبه‌گرایی، حفظ و تعمیق تعهدات جنگ سردی خود، حضور در مناطق کلیدی در معادلات جهانی، عمل به عنوان موازنه‌گر برون سرزمینی^۱ از سوی این کشور دنبال شده است. در همین راستا این کشور با طرح راهبرد «محور آسیایی»، در دوره ریاست جمهوری اوباما که عناصر آن مشابه با سیاست‌های فوق نیز است حضور خود را در آسیا پاسیفیک گسترش داده است. این محور همواره افزایش حضور نظامی، افزایش همکاری با شرکای در حال ظهور چه به صورت دوجانبه و چندجانبه، فروش تسلیحات به تایوان و پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر را در دستور کار خود قرار داده بود.^۲

پیامد پایه‌های سیاست آمریکا بویژه سیاست محور آسیایی یا توازن مجدد؛ پیگیری سیاست تحول مسالمت‌آمیز نسبت به جمهوری خلق چین و مسئله تایوان، تقویت بدگمانی‌های دیرینه بیجینگ نسبت به واشنگتن بوده است. در همین رابطه برخی از ناظران چینی در درجه اول به بعد نظامی از محور مذکور تمرکز می‌کنند، بعنوان مثال استقرار و توانایی‌های ارتش ایالات متحده و سپس روایت یک محاصره راهبردی درک شده از چین را ترویج می‌کنند (Saunders, 2013). طبق این تفکر، ایالات متحده اکنون در حال دنبال کردن یک راهبرد آگاهانه با هدف جلوگیری از ظهور یک رقیب احتمالی برای رهبری خود در منطقه است. تقویت اتحادهای آمریکایی در شمال شرقی آسیا بویژه با ژاپن و همچنین افزایش دخالت ایالات متحده در جنوب شرقی آسیا خصوصاً اختلافات در مورد دریای چین جنوبی از منظر مذکور دیده می‌شود. در تفسیری

1. Offshore Balancing

۲. این امر از سوی ترامپ نیز دنبال شده است، اگرچه وی نامی از محور آسیایی نبرده است، اما همچنان تمرکز بر آسیا پاسیفیک یکی از دستور کارهای اساسی وی بوده است.

در روزنامه *پیپلز دیلی*^۱ بیان شده است که: «ایالات متحده به طور شفاهی انکار می‌کند که [مانع] از ظهور چین است، اما با ایجاد امنیت جدید در سراسر آسیا و اقیانوسیه، چین را همواره هدف خود قرار داده است» (Zeenews, 2012).

بازتاب این طرز تفکرات، اظهارات شی‌جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، را در کنفرانسی در سال ۲۰۱۴ به دنبال داشت. شی، دیدگاه بدیل (برای سیستم امنیتی تحت هدایت ایالات متحده) برای نظم امنیتی آسیا ارائه کرد یعنی همانطور که او تأکید کرد «امنیت آسیا باید متکی به آسیایی‌ها باشد» (Atanassova-Cornelis, 2016: 5). این پیام واضحی برای واشنگتن برای «نه» به مداخله در امور آسیا و نشانه‌ای از افزایش رقابت با ایالات متحده برای نفوذ منطقه‌ای بوده است.

به دنبال این اقدامات، اکثر تحلیلگران و نخبگان چینی آمریکا را به عنوان تهدید برای چین می‌بینند. از منظر چینی، ایالات متحده چین را به عنوان تهدید بالقوه و دشمن راهبردی در قرن بیست و یکم می‌بیند. در راهبرد آسیایی این کشور، چین به «دشمن اصلی»^۲ تبدیل شده است؛ زیرا ظهور چین باعث ایجاد چالش برای آمریکا در منطقه آسیا و اقیانوسیه خواهد شد (Wang, 2006: 10).

آنچه از توضیحات فوق بر می‌آید این است که بسیاری از نگرانی‌های امنیتی بیجینگ در منطقه آسیا پاسیفیک و یا در مقیاس بین‌المللی حضور فزاینده این کشور (آمریکا) در پیرامون آن و اقدامات یکجانبه‌گرایانه‌اش می‌باشد. ادراک و برداشت‌ها در بیجینگ آن را بعنوان منبع افزایش تنش می‌بینند که در نتیجه می‌تواند تقویت ترتیبات به رهبری ایالات متحده در آسیا و اقیانوس آرام یا نقش برجسته‌تر آمریکا در تعیین برنامه‌های منطقه باشد و از این رو به حاشیه رفتن چین را در پی خواهد داشت. از این رو تحلیلگران و رهبران چین به وضوح تهدیدات و چالش‌های احتمالی ایالات متحده را برای امنیت پکن درک می‌کنند و «ایالات متحده را بزرگترین تهدید امنیتی برای چین می‌دانند».

1. People's Daily

یکی از روزنامه‌های پرنفوذ و معتبر کشور چین است که جزء ۱۰ روزنامه برتر جهان است.

2. Main Adversary

پ- روابط اقتصادی چین با ایالات متحده

تداوم روابط اقتصادی با قدرت‌های اقتصادی بزرگ دنیا و تلاش جهت حفظ نظم بین‌المللی کنونی از اهداف مهم چین حتی در دوره جدید است که نمایان‌ترین تجلی این اصل در بسط روابط تجاری و تلاش جهت حفظ ثبات در روابط با آمریکا است. از این رو یکی از وجوه پراهمیت روابط دو کشور، تعاملات اقتصادی و تجاری آنها است که در سال‌های اخیر به سرعت رو به گسترش و تعمیق گذاشته است. حجم بالای مبادلات اقتصادی دو کشور به اندازه‌ای بوده که وابستگی متقابل به عنوان اصل تنظیم‌کننده در روابط میان دو کشور در نظام بین‌الملل کنونی تعریف شده است. وابستگی اقتصادی را می‌توان با تجارت دو جانبه و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) بین این دو کشور سنجید.

بر اساس آمارها، تجارت چین و آمریکا در سال ۲۰۱۸ بالغ بر ۵۹۸ میلیارد دلار بوده که در مقایسه با سال ۲۰۱۷ حدود ۷ درصد افزایش داشته است. بر طبق این داده‌ها، ارزش کالاهای صادراتی چین به آمریکا در سال ۲۰۱۸ به بیش از ۴۲۹ میلیارد دلار رسید که نسبت به سال قبل آن بیش از ۱۱٪ و سال ۲۰۰۱، ۷۸۲٪ (قبل از الحاق به WTO) افزایش یافته است.

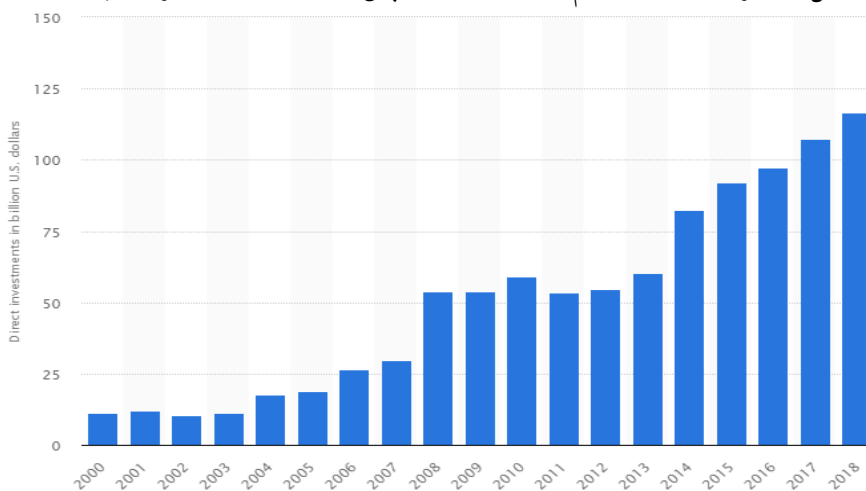
بر طبق داده‌ها، در طی چند دهه گذشته سهم ایالات متحده آمریکا از کل صادرات چین در روند مستمر و رو به رشدی افزایش یافته و از ۸/۵۴ درصد از کل صادرات چین در سال ۱۹۸۵ به ۲۲ درصد در سال ۲۰۱۷ میلادی رسید. در همین شرایط سهم واردات چین از کل صادرات آمریکا ۸ درصد است. بعبارتی ارزش بازار آمریکا برای چین نزدیک به ۳ برابر ارزش چین برای بازار آمریکا می‌باشد. ایالات متحده از سال ۲۰۰۳ بزرگترین بازار صادراتی چین بوده است.

به علاوه، این کشور دومین منبع بزرگ سرمایه‌گذاری خارجی برای چین نیز می‌باشد. از آنجایی که چین اصلاحات اقتصادی خود را در اواخر دهه ۱۹۷۰ آغاز کرد، به جذب سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی نیز تبدیل شده است. در این بین، ایالات متحده از بزرگترین سرمایه‌گذاران خارجی چین می‌باشد.

بر اساس آمارهای رسمی، آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۰ در ۵ هزار پروژه به ارزش ۶۰/۵ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کرده است. در همین راستا مقامات چینی

مدعی‌اند که با این حجم سرمایه‌گذاری، چین در واقع به سودآورترین کشور برای سرمایه‌گذاران آمریکایی تبدیل شده است (Beech, 2012: 4). سرمایه‌گذاری مستقیم ایالات متحده (FDI) در چین (سهام) در سال ۲۰۱۷، ۱۰۷ میلیارد دلار بوده است که نسبت به سال ۲۰۱۶، ۱۰/۶٪ افزایش داشته است. سرمایه‌گذاری مستقیم ایالات متحده در چین با تولید، تجارت عمده‌فروشی و امور مالی و بیمه انجام می‌شود (ر.ک به شکل ۲).

شکل ۲- سرمایه‌گذاری مستقیم ایالات متحده در چین از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸ (بر حسب دلار)



Source: Szmigiera, M, (2019), Direct investment position of the United States in China, available (at: <https://www.statista.com/statistics/188629/united-states-direct-investments-in-china-since-2000/>)

این وضعیت‌های مذکور تا حدودی می‌تواند تعاملات اقتصادی و تجاری و اهمیت اقتصادی آمریکا را برای چین توضیح دهد. از این رو اقتصاد چین که وارد مرحله حساسی شده است و توقف آن پیامدهای جدی برای این کشور به همراه خواهد داشت تداوم همکاری با آمریکا (حتی با وجود تنش تجاری حال حاضر) را ضروری می‌سازد. بر این اساس، حفظ محیطی باثبات در روابط دوجانبه از الزامات روابط چین با ایالات متحده محسوب می‌شود.

گزینه‌های راهبرد توازن‌بخشی چین

متغیرهای مذکور، چین را با سه واقعیت نظم بین‌المللی تحت سلطه ایالات متحده، سیاست‌های تهدیدآمیز آمریکا برای چین و وابستگی اقتصادی چین به آن مواجه می‌ساخت. درک مقامات چین از این امر به اتخاذ الگوی رفتاری جهت تغییر نظم ساختاری بدون برانگیختن حساسیت‌های بین‌المللی در مورد چین منجر شد. طبق الگوی این مقاله، چین می‌بایست روی الگوی رفتاری دوگانه یعنی توانمندی‌های داخلی و موازنه نرم خارجی متمرکز شود.

الف - حوزه داخلی

بخش عمده‌ای از فعالیت چین، افزایش توانمندی‌های داخلی است که در برگیرنده توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون نظامی است.

قدرت اقتصادی چین

از زمان معرفی اصلاحات اقتصادی، اقتصاد چین رشد قابل ملاحظه‌ای نسبت به دوره قبل از اصلاحات داشته و در بیشتر مواقع از بروز اختلالات بزرگ اقتصادی جلوگیری کرده است. تولید ناخالص داخلی چین به طور متوسط سالانه از ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ تقریباً رشد ده درصدی را تجربه کرده است. این رشد از همه کشورها در طول این دوره فراتر بوده است (Beim, 2011).

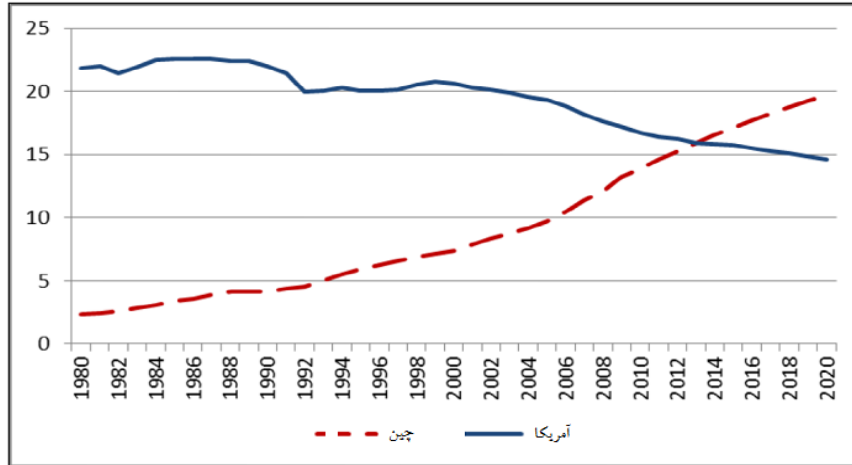
در ادبیات موجود، گاه از رشد چین بعنوان معجزه یاد می‌شود. این معجزه نتیجه درسی است که رهبران چینی از ناکامی مدل اقتصادی شوروی گرفته و اقتباس از مدل‌هایی است که همسایگان این کشور از جمله ژاپن و کره جنوبی پیگیری کرده بودند (Perkins, 2006). اصولاً فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یک درس بیمناک در مورد پیامدهای منفی اولویت‌بندی ارتش و تحریف ساختار اقتصادی به بیجینگ ارائه می‌دهد. چین باید تعادل بین توسعه اقتصادی و نوسازی ارتش را حفظ کند. دنک شیائوپینگ در یک گفتگوی مهم با اعضای پیشرو کمیته مرکزی در سال ۱۹۹۰ دستور داد: «اگر چین بخواهد در برابر فشار هژمون‌نویسم و سیاست قدرت مقاومت کند و از سیستم سوسیالیستی حمایت کند، دستیابی به رشد سریع اقتصادی و اجرای راهبرد توسعه برای ما بسیار مهم

است». رهبری چین این دستور را مورد توجه قرار داده و توسعه اقتصادی را هدف اصلی راهبرد کلان چین قرار داده است. منطق ساده است: برای تحمل فشار تک‌قطب در نظام بین‌الملل، چین باید از قدرت برخوردار باشد که به نوبه خود به ثروت اقتصادی متکی است (Wang, 2010: 557). همچنین در چهاردهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین در سال ۱۹۹۲، جیانگ زمین علناً تشخیص داد که حفظ توسعه اقتصادی چین نه تنها دستورالعملی اقتصادی بلکه موضوعی سیاسی نیز برای حزب است. وی تقریباً در هر سخنرانی - حتی پس از بمباران سفارت چین در ۱۹۹۹ در بلغراد - تکرار کرد: تنها از طریق توسعه اقتصادی، چین می‌تواند از قدرت برخوردار باشد (He, 2012: 175).

از این رو، به علت تأکید بر توسعه اقتصادی، شکاف اقتصادی بین چین و ایالات متحده به سرعت در حال کاهش است. در سال ۱۹۷۹، زمانی که دنگ شیائینگ سیاست اصلاحات و درهای باز را آغاز کرد، اندازه اقتصاد ایالات متحده تقریباً ۳۱/۵ برابر چین بود. در سال ۲۰۰۲، حجم اقتصاد ایالات متحده (۹/۲۲ تریلیون دلار) ۷/۶ برابر بزرگتر از چین (۱/۲۱ تریلیون دلار) بود. کاهش شکاف اقتصادی همچنان ادامه دارد. در سال ۲۰۰۷، حجم اقتصاد ایالات متحده (۱۳/۸ تریلیون دلار) تنها ۴/۲ برابر بزرگتر از چین (۳/۲۸ تریلیون دلار) بود (Wang, 2010: 558). در سال ۲۰۱۸، حجم اقتصادی آمریکا (۲۰/۴۹ تریلیون دلار) تنها ۱/۵ برابر بزرگتر از چین (۱۳/۶۰ تریلیون دلار) بود (World Bank, 2018). انتظار می‌رود که این شکاف در صورت ادامه روند رشد فعلی چین کمتر شود.

شکل زیر سهم چین و آمریکا در تولید ناخالص جهانی از ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۰ را نشان می‌دهد. در مجموع مطالب مطرح شده فوق نشان از عزم چین برای حفظ سطح بالای توسعه اقتصادی در دستور کار الگوی کلانش می‌باشد.

شکل ۳- تولید ناخالص داخلی ایالات متحده و چین (بر مبنای PPP) بعنوان سهم از کل جهان



Source: MF, World Economic Outlook, April 2017

قدرت نظامی چین

تبدیل شدن به قدرت عمده به چندین عامل نیاز دارد. برتری اقتصادی یک نیاز اساسی از این عوامل است اما شرط کافی نخواهد بود. بعنوان نمونه از سال ۱۸۸۵، ایالات متحده به ثروتمندترین کشور جهان تبدیل شده بود اما تا آغاز قرن بیستم نقش خود را بعنوان یک قدرت بزرگ به دست نیاورد (Feng, 2013: 183). از این رو از دیگر نیازهای اساسی توانمندی‌های نظامی است.

در این راستا چینی‌ها به اقدامات چندی دست یازیده‌اند؛ مقابله و مبارزه با فساد در ارتش یکی از جنبه‌های پراهمیت نوسازی و کارآمد ساختن نیروی نظامی چین بوده است. در این مسیر با کاهش فعالیت‌های اقتصادی ارتش، میزان فساد بعنوان یک شاخص مهم در ناکارآمدی یک سازمان نیز در آن به نحو قابل توجهی پایین آمده است (چگنی‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۴۹).

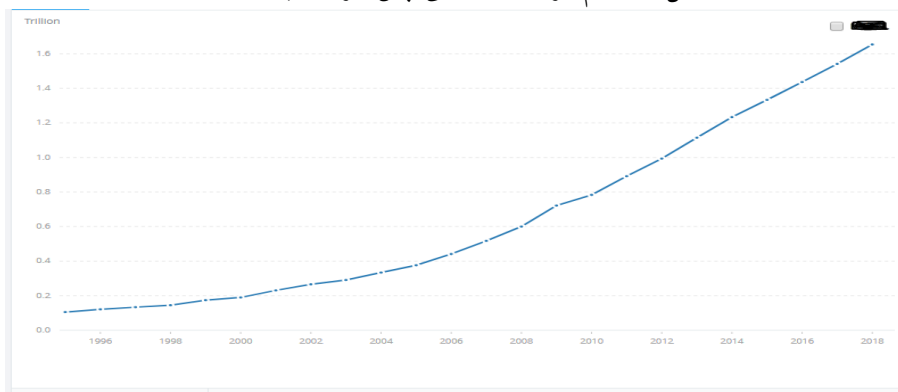
به موازات این امر، دولت چین بودجه نظامی خود را نیز افزایش داده است. نیروهای نظامی چین امروزه دسترسی بسیار گسترده‌ای به بودجه لازم برای نوسازی خود دارند و این امر باعث می‌شود موازنه از داخل به عنوان یک گزینه مناسب تبدیل شود. برآوردهای حاصل از «موسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم»^۱، روند افزایشی در رشد بودجه

1. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

نظامی چین را نشان می‌دهد. طبق آمار این موسسه، چین در سال ۲۰۱۸ با هزینه کردن ۲۴۹ میلیارد دلار یعنی حدود ۱۳ درصد هزینه‌های نظامی جهان، این کشور در رده دوم پس از آمریکا قرار گرفته است (ر.ک به جدول ۲).

بر اساس شکل ۴، هزینه‌های نظامی چین بعد از جنگ سرد تا سال ۲۰۰۵ با شیب نسبتاً ملایمی رشد داشته و از این زمان به بعد شیب نمودار بیشتر شده است.

شکل ۴- سهم هزینه‌های نظامی چین (بر حسب دلار)



Source: World Bank, (2018), *Military expenditure* (current LCU), Available at: <https://data.worldbank.org/indicator/MS.MIL.XPND.CN?locations=CN>, Accessed on: 2019/July/23

افزایش این میزان تا حدودی با رشد اقتصادی چین توضیح داده می‌شود، با این وجود مخارج نظامی همچنان درصد کمی از تولید ناخالص داخلی را در بر می‌گیرد. در سال ۲۰۱۸، چین ۱/۹ درصد از تولید ناخالص داخلی را به هزینه‌های نظامی اختصاص داده است (برعکس، شوروی سابق تقریباً ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف امور دفاعی کرد). در واقع رهبران چین «خطر بیش از حد سرمایه‌گذاری در مدرنیزاسیون نظامی را در اوایل فرآیند توسعه خود» به رسمیت می‌شناسند (Lampton, 2008: 76). تلاش همه‌جانبه برای ارتقای قابلیت‌های نظامی، نه تنها باعث ایجاد جبهه‌گیری از سوی همسایگان می‌شود، بلکه خطر تحلیل رفتن ساختار اقتصادی را نیز افزایش می‌دهد. بخش دیگری از تلاش چین در این راستا، نوسازی تسلیحات نظامی است که تداوم شیوه‌های موجود، شبیه‌سازی و نوآوری نظامی اصولاً از الگوهای رفتاری آن محسوب می‌شود (Dawood, 2018: 76) که به همین نسبت پیشرفت‌هایی در حوزه‌های

مختلف از جمله هوا- فضا، موشکی و بویژه دریایی در دستور کار آنها قرار گرفته است و این افزایش قابلیت‌ها از تنگه تایوان هم فراتر رفته است.

با این حال این فرایند آنگونه که در سند دفاع ملی این کشور در سال ۲۰۰۶ مورد توجه قرار گرفته است، در واقع در آغاز راه است و تا سال‌ها تداوم خواهد یافت. در این سند نوسازی، توان نظامی چین به سه مرحله زمانی تقسیم شده است:

۱- مرحله اول تا ۲۰۱۰: ایجاد پایه و اساس مستحکم برای نوسازی نیروهای نظامی؛

۲- مرحله دوم ۲۰۲۰ - ۲۰۱۰: پیشرفت سریع؛

۳- مرحله سوم ۲۰۵۰ - ۲۰۲۰: نیل به اهداف راهبردی ایجاد نیروی نظامی مبتنی بر فناوری اطلاعات، به گونه‌ای که از توانایی پیروزی در نبردهای روز محتمل در نیمه قرن جدید برخوردار باشد (تقی‌زاده انصاری، ۱۳۹۵: ۱۷۹).

چین با چنین اقدامات و انگیزه‌های مطرح شده فوق و اعلام راهبرد سه مرحله‌ای در سند دفاع ملی، عزمش را برای بسیج منابع ملی برای اهداف مدرنیزه‌سازی نظامی نیز بیان کرده است و به نظر می‌رسد این چنین عزم و توسعه قاطعانه‌ای با خیزش و رشد قدرت چین مرتبط است. با توجه به در اختیار داشتن ثروت بیشتر آن نسبت به گذشته، بیجینگ می‌توانست سهم بیشتری برای چنین عزم و توسعه‌ای اختصاص دهد. اما همانطور که دیوید شامبو^۱ نیز استدلال می‌کند، «شواهد مالی اندکی برای رشد قابل توجه ارتش وجود دارد (Shambaugh, 2003: 224). دلیل این امر، یافتن توازن مطلوب بین توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون نظامی است تا تلاش‌های چین نگرانی‌های بیشتری علیه آن ایجاد نکند. لازم به ذکر است که این تمرکز روی توانمندی‌های داخلی به معنای بیگانه کردن چین از جامعه بین‌المللی نیست بلکه چین باید برای مقابله با تهدیدات دولت مسلط از هر طرق استفاده کند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

ب- حوزه خارجی

توجه به توانمندی‌های داخلی به معنای بیگانه بودن چین از حوزه بین‌المللی نیست. چین با درک این مساله که یکی از ابعاد تهدیدات ایالات متحده، فشار بر چین به منظور منزوی کردن آن است؛ طی سال‌های اخیر به دنبال ارائه و پیاده‌سازی طرح‌هایی بوده است تا

1. David Shambaugh

بتواند از مزوی شدن و تحت فشار قرار گرفتن جلوگیری کند. از این‌رو در حوزه خارجی نیز به دنبال اقداماتی برای به حداقل رساندن سیاست‌ها و توانایی واکنش‌پذیری بوده است. چین این اقدام مهم را بیشتر از طریق مانورهای دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی در قالب موازنه نرم نهادی انجام می‌دهد.

راهبرد موازنه نرم چین از طریق نهادهای بین‌المللی

در راستای بهره‌مندی از نهادها، رویکردی دوگانه از سوی چین دنبال شد. از یک‌سو در حال تلاش برای ایجاد نهادهای جدید و از سوی دیگر تداوم و یا حتی افزایش فعالیت‌های خود در چارچوب نهادهای موجود است. از این‌رو شبکه دیپلماسی چندجانبه چین بسیار گسترش یافته است.

سازمان همکاری شانگهای

چین در آسیای مرکزی ابتکار عمل را آغاز کرد و در سال ۲۰۰۱، سازمان همکاری شانگهای را برای مبارزه با «سه شر» - جدایی‌طلبی، تروریسم و افراط‌گرایی - تدوین کرد. با وجود برداشتهای مختلف از سازمان شانگهای، اکثر تحلیلگران بر این باورند که این سازمان عمدتاً یک ابتکار عمل چینی است. چین انگیزه‌های زیادی در ارتقای سازمان شانگهای دارد، به این دلیل که آسیای مرکزی از اهمیت راهبردی برای منافع ملی چین برخوردار است و همچنین یک پیوند مهم در دیپلماسی همسایگی^۱ خود است (Song, 668: 2013). از این‌رو، در رابطه با انگیزه‌های چین در مورد سازمان همکاری شانگهای بیان می‌شود که در درجه اول تلاش چینی‌ها برای ارتقای قدرت و امنیت خود در منطقه است. تنها وقتی چین تهدیدی را برای منافع ملی خود درک کند، از سازمان بعنوان ابزاری برای مقابله در برابر ایالات متحده - ابر قدرت چالش‌گر - استفاده خواهد کرد.

قابل درک است که با توجه به شکاف قدرت و وابستگی بالای اقتصادی بین چین و ایالات متحده، هرگونه تلاشی برای برقراری موازنه سخت‌سنتی، پیامدهای مخربی را به دنبال دارد. تنها راه‌حل موجود چین برای پاسخگویی، روش‌های غیرمستقیم است.

یک راه برای انجام این کار، حذف نفوذ سیاسی دولت برتر است که در منطقه قدرت‌های ضعیف‌تر رخ نه کرده است. در این چارچوب، چندین عملکرد توسط سازمان شانگهای برجسته است: اول، سازمان درخواست‌های ایالات متحده را برای مشاهده وظایف و جلسات رسمی خود رد کرده است، اگرچه دیپلمات‌های آمریکایی به کنفرانس ویژه سازمان همکاری شانگهای در مورد افغانستان که در ۲۷ مارس در مسکو برگزار شد، دعوت شده‌اند. دوم، اعلامیه ۲۰۰۵ آستانه که خواستار جدول زمانی برای حذف قوای نظامی «ائتلاف ضد تروریستی»^۱ از قلمرو کشورهای عضو بود. سرانجام به ماموریت‌های صلح که توسط نظامیان کشورهای عضو انجام شده، می‌توان استناد کرد (Ferguson, 2012: 210-211).

بنابراین بارزترین شواهد انکار استراتژیک که از سازوکارهای موازنه نرم است در ماه ژوئیه اجلاس ۲۰۰۵ در آستانه (قزاقستان) بدست آمد که با حمایت چین، سازمان شانگهای خواستار برنامه‌ریزی برای حذف نیروهای نظامی «ائتلاف ضد تروریستی» از سرزمین‌های کشورهای عضو شد. همچنین چین توانسته است از طریق تمرینات نظامی مشترک در چارچوب سازمان همکاری شانگهای نیز موازنه نرم را پیش گیرد. رزمایش‌های مشترک نظامی سازمان همکاری شانگهای به طور رسمی، عملی ضد تروریستی و بدون حضور ایالات متحده است. با این حال از منظر چین، تمرین‌های نظامی به جهانیان و بویژه ایالات متحده نشان می‌دهد که کشورهای منطقه اراده و توانایی این را دارند که به تنهایی و با دستیابی به امنیت منطقه‌ای، با تروریسم منطقه‌ای مبارزه کنند؛ عبارت دیگر چین به نام امنیت و ثبات منطقه‌ای به ایجاد سازمان شانگهای بعنوان جایگزینی برای حضور نظامی ایالات متحده امید دارد (Song, 2013: 672). علاوه بر این، این پیام به ایالات متحده که سازمان شانگهای آماده است تا در صورت لزوم، اتحاد خود را ارتقا دهد و موازنه نرم را به موازنه سخت تبدیل کند (Gill, 2010: 125).

شایان ذکر است، توسعه اعضا نیز مدنظر این سازمان قرار گرفته است. چین از مزایای عضویت در سازمان نیز به نفع خود استفاده ابزاری می‌کند.^۲ در این راستا سازمان

1. Antiterrorist Coalition

۲. از این رو این سازمان در سال ۲۰۰۴ ساز و کار وضعیت ناظر را راه‌اندازی و در ادامه توسعه‌های خود اقدام به تعریف سازوکار دیگری با عنوان «شرکای گفتگو» در سال ۲۰۰۸ نیز نمود.

شانگهای به چین ابزاری مناسب برای اهداف موازنه نرم در برابر دولت برتر در راستای بدست آوردن حامیان داده است. چنین رفتاری می‌تواند به طور هم زمان تأثیر و قدرت موازنه را از یک سو افزایش داده و از طرف دیگر باعث کاهش رفتارهای رقیب خود شود، با این حال مسیر چین آسان نخواهد بود. برای نمونه ترس روسیه از نفوذ چین در حیات خلوت خود نمونه‌ای از موانع پیش‌رو چین است. البته روسیه تا زمانی که از ایالات متحده بیش از چین می‌هراسد - عمدتاً ناشی از گسترش اتحادیه اروپا و ناتو به شرق، تلاش غرب برای ارتقای دموکراسی در کشورهایی مانند گرجستان و اوکراین و شاید حتی خود روسیه - با چین همسو خواهد بود.

سازمان ملل متحد

شاخص دیگر، استفاده از مانورهای دیپلماتیک در سازمان ملل متحد بواسطه دیپلماسی فعال چین می‌باشد. شورای امنیت سازمان ملل محل موثری برای چین بعنوان یک عضو دائم دارای حق وتو، برای به تاخیر انداختن اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های قدرت برتر ارائه می‌دهد.

مانورهای دیپلماتیک بیچینگ در سال‌های اخیر به وضوح در حال شکل دادن به بحث‌های شورای امنیت بویژه در مخالفت با موضع ایالات متحده در مورد موضوعات اصلی در مناطق مختلف است. محرک اساسی چین محدود کردن برتری ایالات متحده و به حداقل رساندن توانایی آن برای اعمال راه‌حل‌های خود در برابر چالش‌ها است. نگرش چین در بحث‌های شورای امنیت سازمان ملل یکی از شاخص‌های اصلی رفتار توازن نرم خود در استفاده از نهادهای چندجانبه برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی این کشور است. بنابراین سازمان ملل را مکانیسم خوبی برای محدود کردن سیاست‌های مداخله‌گر ایالات متحده در مناطق می‌داند.

نمونه‌هایی از عدم تمایل این کشور برای پیوستن به آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل، برای اقدام شدید علیه رژیم‌هایی مانند کوزوو (۱۹۹۹)، عراق (۲۰۰۳)، دارفور (۲۰۰۳)، میانمار (۲۰۰۷) و زیمبابوه (۲۰۰۸) و سوریه (۲۰۱۱) وجود دارد. نمونه‌های بسیاری از این دست، موارد مناسبی برای آزمون راهبرد توازن نرم چین در برابر برتری ایالات متحده را فراهم می‌کند.

پ- مانورهای اقتصادی چین

اگرچه موازنه قدرت اغلب به صورت نظامی تعریف شده است لیکن مفهوم موازنه، استفاده از ابزار اقتصادی برای محدود ساختن دولت برتر را نیز نفی نمی‌کند (Brawley, 2004). یکی از مکانیسم‌های توازن‌بخشی نرم که شناسایی شده، تقویت قدرت اقتصادی از طریق بلوک‌های اقتصادی انحصاری است که تجارت و رشد اقتصادی را برای اعضای خود افزایش می‌دهد و این تجارت را به دور از غیرعضوها هدایت می‌کند. این مولفه اقتصادی در تلاش‌های موازنه نرم چین بیشتر در ابتکاراتی از جمله فعال شدن بریکس و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی (به همراه یک کمربند یک راه) منعکس شده است.

بریکس

عضویت چین در بریکس ضمن تحکیم قدرت سیاسی - اقتصادی آن، شرایطی را فراهم آورده که در بطن آن رویکرد خود را نسبت به نظام سیاسی - اقتصادی جهانی و عدم رضایت خود از توزیع قدرت به اشتراک بگذارد.

گروه بریکس متشکل از قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی است (Piper, 2015). در این چارچوب؛ بریکس به رهبری چین (در پی تغییر نسبی قدرت اقتصادی)، ایجاد بلوک اقتصادی برای افزایش GDP، اصلاحات رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی غرب و ایجاد نهادهای جدید درون بریکس (ایجاد بانک توسعه جدید) را در دستور کار قرار داده است.

جداول زیر برخی مشخصه‌های کشورهای بریکس را در خصوص مولفه‌هایی همچون میزان تولید ناخالص داخلی در مقایسه با ایالات متحده بر اساس شاخص قدرت خرید در دو مقطع ۲۰۰۱ و ۲۰۱۸ ترسیم می‌کند.

تبیین الگوی چینی بازتعریف نظم بین‌المللی: ترکیب ... | دلاور و همکاران | ۲۸۳

جدول ۳- تولید ناخالص داخلی مجموعه کشورهای بریکس و ایالات متحده بر حسب دلار (۲۰۰۱)

تولید ناخالص داخلی (درصد) GDP (Percent)	سرانه تولید ناخالص داخلی per capita GDP	تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار) GDP (s) Billion)	شاخص کشور
۰/۶۹۴	۶۴۴/۶.۹۱۲	۲۹۳/۳۱۱	آفریقای جنوبی
۲/۸۵۸	۵۶۵/۷.۲۴۳	۲۲۱/۱.۲۸۱	برزیل
۳/۸۲۵	۰۴۸/۱.۶۳۶	۵۷۸/۱.۷۱۴	هند
۲/۶۹۲	۵۱۲/۸.۲۴۸	۷۵۷/۱.۲۰۶	روسیه
۷/۴۶۲	۹۳۵/۲.۶۲۰	۲۱/۳.۳۴۵	چین
۱۷/۵۳۱	۷۰۴/۲۶.۶۶۱	۸۷/۷.۸۵۸	جمع کل
۲۳/۷۰۳	۴۴۳/۳۷.۲۵۳	۲۷۵/۱۰.۶۲۵	آمریکا

Source: IMF based on Country Data, <https://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2018/02/weodata/weorept.aspx?pr.x=46&pr.y=>

جدول ۴- تولید ناخالص داخلی مجموعه کشورهای بریکس و ایالات متحده بر حسب دلار (۲۰۱۸)

تولید ناخالص داخلی (درصد) GDP (Percent)	سرانه تولید ناخالص داخلی per capita GDP	تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار) GDP (s) Billion)	شاخص کشور
۰/۶۶۷	۱۴.۰۹۴/۲۸۰	۷۷۳/۵۱۲	آفریقای جنوبی
۲/۶۹۵	۱۵.۱۰۵/۳۵۸	۳.۱۲۴/۴۲۳	برزیل
۶/۳۹۱	۵.۵۸۲/۱۰۰	۷.۴۰۹/۱۴۲	هند
۲/۸۷۶	۲۴.۰۰۲/۴۹۴	۳.۳۳۳/۷۷۷	روسیه
۱۷/۸۸۲	۱۴.۸۶۱/۴۴۸	۲۰.۷۳۰/۰۳۷	چین
۳۰/۵۱۱	۷۳.۶۴۵/۶۸	۳۵.۳۷۰/۸۹۱	جمع کل
۱۸/۵۹۵	۲۱.۵۵۶/۰۴۷	۲۱.۵۵۶/۰۴۷	آمریکا

Source: IMF based on Country Data

با مقایسه تولید ناخالص داخلی این گروه از کشورها با آمریکا به راحتی می‌توان به رشد اقتصادی توانمند کشورهای بریکس در مقایسه با آمریکا پی‌برد. پیش‌بینی می‌شود که بسیاری از روندهایی که پیش از این شاهد آن بوده‌ایم، ادامه داشته باشد و حتی بیشتر نمایان شود که در این صورت احتمالاً تغییرات عمده‌ای در قدرت نسبی اقتصادی در چند سال آینده اتفاق می‌افتد.^۱

علاوه بر این، بریکس مکمل‌هایی نظیر بانک توسعه برای نوآوری‌های غرب و نهادهای غربی ایجاد کرده است (Ham, 2015: 27). در این چارچوب، نارضایتی‌های طولانی‌مدت از معماری مالی برتون وودز، بویژه تخصیص حق رای به کشورهای در حال توسعه منجر به انقلاب در تامین مالی جهانی شده است که توسط چین رهبری می‌شود. چین بجای خنثی شدن نقش پیشرو در تصمیم‌گیری در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که شایسته آن است، به ایجاد موسسات مالی جدید چندجانبه از جمله بانک توسعه به وسیله کشورهای در حال توسعه سوق یافته است.

با ایجاد بانک جدید توسعه در چین و اعطای وام و اعتبار با پیچیدگی و شرایط محدود، انتظار می‌رود که امر مذکور ضمن تقویت توان اقتصادی اعضای بریکس، بعنوان روشی غیرمستقیم برای اعمال فشار در انجام اصلاح نهادهای موجود نیز مطرح گردد.

بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا^۲

سیاست بین‌الملل نقش مهمی در تصمیم‌گیری چین برای تأسیس «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا» داشته است و این همراه با طرح «یک کمربند - یک راه» بخشی از استراتژی موازنه نرم برای مقابله با سیاست‌های مهار ایالات متحده در منطقه است.

به نظر می‌رسد بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی در سه بعد بتواند مقاصد چین را برآورده سازد: اولاً اینکه این نهاد به طرق مختلف به افزایش پیوندهای اقتصادی میان چین و سایر کشورهای عضو فراهم می‌آورد؛ دوم اینکه این بانک با تقویت نفوذ چین می‌تواند ابزاری برای به چالش کشیدن قواعد و هنجارهای موجود باشد و سوم اینکه

۱. علی‌رغم همکاری کشورهای بریکس با غرب - بویژه هند و برزیل - کشورهای بریکس بلندپروازی دیپلماتیک مشترکی را برای بازسازی حکمرانی جهانی اعلام کرده‌اند تا نقش مهمی در عرصه بین‌المللی ایفا کنند.

2. Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)

این بانک با تقویت وابستگی متقابل نامتقارن میان چین و کشورهای پذیرنده، نفوذ چین را نیز افزایش می‌دهد. این تعمیق روابط اقتصادی ضمن تقویت حکومت‌های حامی چین، می‌تواند نفوذ ایالات متحده را نیز تحلیل ببرد (Ikenberry & Lim, 2017: 7-13). در همین راستا ایجاد بلوک‌های انحصاری و تجارت منطقه‌ای برای تقویت قدرت نسبی اقتصادی در دستور کار قرار گرفته است.

اولین قدم برای چین در این زمینه این است که از «تله دلار»^۱ خارج شود. همزمان با این کار، بانک سرمایه‌گذاری (وبه همراه یک کمربند یک راه) پیوند با کشورهای اوراسیا را در دستور کار قرار دادند که این اقدام پتانسیل ایجاد «بلوک تجاری منطقه‌ای» را دارد که ایالات متحده را مستثنی می‌کند. اگر بانک مذکور اعطای وام با پول ملی چین را عملی کند، این امر به احتمال زیاد بعنوان ارز ذخیره جهانی در جهان، کاهش تقاضای دلار آمریکا را به دنبال خواهد داشت که نتیجه آن تضعیف برتری اقتصادی ایالات متحده خواهد بود.

با توجه به اهمیت طرح ابتکار یک کمربند-یک راه باید اشاره کرد که طرح مذکور، دربردارنده منافع اقتصادی و ژئواستراتژیک عمده‌ای برای چین است. منافع اقتصادی این طرح به معنای حرکت ظرفیت‌های مازاد شرکت‌های چینی بویژه در بخش ساخت و ساز به خارج و افزایش توان رقابتی آنها خواهد بود. همچنین این طرح ادغام اقتصادی بیشتر منطقه‌ای را نیز به دنبال خواهد داشت. منافع استراتژیک استفاده از ابتکار نام برده بعنوان ابزاری برای اعمال نفوذ منطقه‌ای است. رهبران چین با اعمال نفوذ اقتصادی می‌توانند بر دستور کار سیاسی کشورهای مقصد نیز تأثیرگذار باشند (Meltzer, 2017).

با قرار دادن ابتکار «یک کمربند یک راه» در کنار سایر نهادهای اقتصادی همچون بانک سرمایه‌گذاری، این نگرانی را به دنبال دارد که این طرح بعنوان تلاش چین برای مسلط کردن نظام اقتصادی خود و ارائه نظام چین‌محور قلمداد می‌شود که به دنبال جایگزینی نهادی موجود در نظام بین‌الملل از جمله نهادهای برترن وودزی و نظام مالی دلارپایه است. علاوه بر این، دیگر نگرانی موجود از طرح ابتکار فوق این است که این ابتکارات اقتصادی با اهداف امنیتی چین در آینده در پیوند باشد که فعالیت‌های امنیتی بیشتر این کشور در کشورهای مقصد را به دنبال دارد (Chance, 2016: 6-14).

در کل، افزایش گرایش به بانک سرمایه‌گذاری به همراه یک کمربند - یک راه ممکن است گواهی بر کاهش نسبی ایالات متحده در حاکمیت اقتصادی و مالی باشد. در تبیین این شرایط، جان/یکنبری مثالی از وضعیت شرق آسیا می‌آورد و اظهار می‌دارد که در شرق آسیا با نظم‌های سلسله‌مراتبی دوگانه‌ای مواجه هستیم: ایالات متحده فقط می‌تواند سلسله‌مراتب امنیتی را حفظ کند، در حالی که سلسله‌مراتب اقتصادی تحت سرکردگی چین است (Ikenberry, 2016). عقب‌نشینی ایالات متحده (تحت ریاست جمهوری ترامپ) از تی.پی.پی TPP در سال ۲۰۱۷ که به دنبال راه‌اندازی بانک سرمایه‌گذاری و یک کمربند یک‌راه صورت گرفت، تنها به چین کمک می‌کند تا جایگاه خود را در سلسله‌مراتب اقتصادی شرق آسیا مستحکم‌تر کند.

نتیجه‌گیری

در جهان پساجنگ سرد، منطق موازنه هنوز هم کاربرد دارد. نبود موقت موازنه سخت لزوماً به معنای این نیست که دولت‌ها تلاش خود را برای تغییر موازنه قدرت به نفع خود متوقف کرده‌اند - ممکن است آنها درگیر تلاش‌های داخلی یا موازنه نرم باشند. از این رو فرایند استفاده از تلاش‌های داخلی و موازنه نرم خارجی نباید توسط ادبیات تخصصی به عنوان منبع تغییر نظم بین‌المللی کنار گذاشته شود.

بنظر می‌رسد چین به ضرورت در هم‌تنیدگی قطبیت، عامل اقتصاد و درک تهدید به دنبال اهدافی از جمله دستیابی به کاهش شکاف قدرت با ایالات متحده (برای دستیابی به آستانه مطلق امنیتی)، خنثی کردن توانایی‌های آن (که مانعی برای ظهور چین است) و اجتناب از تحریک آشکار دولت مسلط بوده است. تلاش برای دستیابی به این اهداف، به اتخاذ دو دستور کار در سیاست خارجی در حوزه داخلی و جهانی منجر شد. سطح داخلی، تداوم قدرت اقتصادی در کنار افزایش توانایی‌های نظامی است. سطح دوم نمادها و رفتارهای موازنه‌گرایانه نرم چین در برابر برتری ایالات متحده مورد توجه است که بیشتر از طریق موازنه نرم نهادی در حوزه‌های مختلف سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی برای تاثیر بر اهداف، رفتار و قدرت آمریکا صورت می‌گیرد.

بعنوان نمونه سازمان شانگهای، شورای امنیت ملل متحد - که محل موثری برای چین، یک عضو دائمی دارای حق و تو برای محدود کردن سیاست‌های ایالات متحده می‌باشد -

بریکس، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی به همراه یک کمربند و یک راه - به عنوان دو نهاد مهم راهبرد «بازی بزرگ» چین خدمت می‌کنند- را عمدتاً می‌توان در نتیجه برتری آمریکا و تلاش‌های آن جهت تقویت حضورش در منطقه و احساس تهدید از سوی چین تحلیل کرد.

شناخت الگوی حاکم بر سیاست خارجی چین کمک زیادی به چینش و نحوه تعاملات ایران در آینده نزدیک خواهد کرد. عبرت‌آموزی از تجارب رفتاری چین در عرصه بین‌المللی می‌تواند ما را به اتخاذ یک سیاست خارجی معقول در تعامل با دنیای بیرون کمک نماید. از این رو جمهوری اسلامی ایران با بازتعریف اولویت‌های سیاست خارجی، اجماع بر سر تعریف آن و اتخاذ یک رویکرد متناسب با توانمندی خود و محیط بین‌المللی می‌تواند از تجربیات سیاست خارجی چین در صحنه عملی استفاده کند.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

Hosein Delavar: <https://orcid.org/0000-0003-1768-6945>

Mohsen Eslami: <https://orcid.org/0000-0003-4733-3497>

Masoud Mousavi Shafae:

Mohammad Hosein Jamshidi:

منابع

- بوزان، بری و ویور، الی، (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تقی‌زاده انصاری، محمد، (۱۳۹۶)، «چین از ثروت به توسعه‌طلبی دریایی»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، سال اول، شماره ۲۲.
- چگنی‌زاده، غلامعلی، (۱۳۹۲)، «موازنه قوا و روابط راهبردی چین با ایالات متحده»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال پنجم، شماره ۴.
- لیتل، ریچارد، (۱۳۸۹)، *تحول در نظریه‌های موازنه قوا*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- والتز، کنت، (۱۳۹۲)، *نظریه سیاست بین‌الملل*، ترجمه روح‌الله طالبی‌آرانی، تهران: انتشارات مخاطب.

References

- Atanassova-Cornelis, Elena, (2016), “Strategic Concerns of the US and China, Regional Hedging and the Evolving security order in the Asia-Pacific”, Paper in ISA Asia-Pacific Conference.
- Beech, Hannah, (2012), “Did America Bond with China’s Heir Apparent, Vice President Xi Jinping?”, available at: [http:// world. time. com/did-america-bond-with-chinas-heir-apparent-vice-presidentxi-jinping](http://world.time.com/did-america-bond-with-chinas-heir-apparent-vice-presidentxi-jinping).
- Beim, David, (2011), “The Future of Chinese Growth”, New America Foundation, available at: [http:// Roundtable, New America. net/ publication/policy/ the-Future-of-Chinese-Growth](http://Roundtable, New America. net/ publication/policy/ the-Future-of-Chinese-Growth).
- Brawley, Mark, (2004), “The Political Economy of Power Balance Theory”, In Balance of Power: Theory and Practice in the 21 st Century, eds by Paul, T.V, Wirtz, James J. & Michel Fortmann.
- Dawood, Layla, (2018), “China’s Military Modernisation: International Systemic Change through Internal Balancing?”, In Realism in Practice, eds by Davide Orsi, J. R. Avgustin & Max Nurnus.
- Feng, Yi, (2013), “Global Power Transitions and Their Implications for the 21 st Century”, *Pacific Focus*, Vol. 28, No. 2.
- Ferguson, Chaka, (2012), “The Strategic Use of Soft Balancing: The Normative Dimensions of the Chinese-Russian Strategic Partnership”, *Journal of Strategic Studies*, Vol. 35, No. 2.
- Gautam, Asshriti, (2014), “Alliance Politics in a Unipolar World”, *IOSR Journal of Humanities and Social Science*, Vol. 19, Issue 3.
- Gill, Stephan, (2010), China's Soft Balancing Strategy and the Role of Resource Investment. Pear Fall/Winter.
- Ham, P. v, (2015), “The BRICS as an EU Security Challenge the Case for Conservatism”, Netherl&s Institute of International Relation, Clingendael, Clingendael Report.

- He, Kai. & Feng, Huiyun, (2008), "If Not Balancing then What? Reconsidering Soft Balancing and U.S .Policy Toward China", *Security Studies*, Vol. 17, No. 2.
- He, Kai, (2009), "Dynamic Balancing: China's Balancing Strategies towards the United States, 1949-2005", *Journal of Contemporary China*, Vol. 18, No. 58.
- Ikenberry, John, (2016), "Between the Eagle and the Dragon: America, China, and Middle State Strategies in East Asia", *Political Science Quarterly*, Vol. 131, No.1.
- Ikenberry, John & Lim, Darren J, (2017), "China's Emerging Institutional Statecraft, The Asian Infrastructure Investment Bank and the Prospect for Counter-Hegemony", Project on International Order and Strategy at Brookings.
- Ikenberry, John & Mastanduno, Michael & Wohlforth, William, (2009), "Introduction: Unipolarity, State Behavior, and Systemic Consequences", *World Politics*, Vol. 61. No.1.
- Krauthammer, Charles, (2002/03), "The Unipolar Moment Revisited", *The National Interest*, No. 70.
- Korany, Baghat, (2005), "The Middle East Since the Cold War: Torn between Geopolitics and Geoeconomics", In Fawcett, Louise, *International Relations of the Middle East*, Oxford: Oxford UP.
- Lampton, DM, (2008), *The Three Faces of Chinese Power: Might, Money, and Mind*, Berkeley CA: University of California Press.
- O'Neill, John, (2001), "Building Better Global Economic BRICs", Goldman Sachs, Global Paper 66.
- Pape, Robert, (2005), "Soft Balancing against the United States", *International Security*, Vol. 30, No.1.
- Paul, T.V, (2005), "Soft Balancing in the Age of u.s Primacy", *International Security*, Vol. 24, No.1.

- Perkins, Dwight, (2006), “China’s Recent Economic Performance and Future Prospects”, *Asian Economic Policy Review*, Vol. 1, No. 1.
- Posen, Barry, (1984), *The Sources of Military Doctrines*, Ithaca: Cornell University Press.
- Piper, Laurence, (2015), “The BRICS Phenomenon: From Regional Economic Leaders to Global Political Players”, In Working Paper 3: BRICS Initiative for Critical Agrarian Studies (BICAS) Conference, Cape Town, April.
- Saunders, Phillip C, (2013), “The Rebalance to Asia: U.S.-China Relations and Regional Security”, *INSS Strategic Forum*, No. 281.
- Song, Weiqing, (2013), “Feeling Safe, Being Strong: China’s Strategy of Soft Balancing Through the Shanghai Cooperation Organization”, *International Politics*, Vol. 50, No. 5.
- Shambaugh, Davi, (2003), *Modernizing China’s Military: Progress, Problems, and Prospects*, Berkeley: University of California Press.
- Wallsh, David, (2013), “Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity”, *The Fletcher Forum of World Affairs*, Vol. 37, No.2.
- Walt, Stephen M, (2005), *Taming American Power: The Global Response to U.S. Primacy*, New York, London: www. Norton.
- Wang, Yuan-Kang, (2006), “China’s Grand Strategy and U.S. Primacy: is China Balancing American Power?”, The Brookings Institution.
- Wang, Yuan-kang, (2010), “China’s Response to the Unipolar World: The Strategic Logic of Peaceful Development”, *Journal of Asian and African Studies*, Vol. 45, No. 5.
- Wohlfort, William C. h, (1999), “The Stability of a Unipolar World”, *International Security*, Vol. 24, No.1.
- World Bank, (2018), GDP (Current US\$), Available at: [https:// data.worldbank. org/ indicator/NY.GDP.MKTP.CD](https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD).

- Varisco, Andrea E, (2013), Towards a Multi-Polar International System: Which Prospects for Global Peace?, e-International Relations, Available at: <[https:// www. e-ir. info/ 2013/ 06/03/towards-a-multi-polar-international-system-which-prospects-for-global-peace](https://www.e-ir.info/2013/06/03/towards-a-multi-polar-international-system-which-prospects-for-global-peace).
- Zeenews, (2012), China warns US against Asia-Pacific plans, June 5<
[http:// zeenews. india. com/news/world/china-warns-us-against-asia-pacificplans_ 779830.html](http://zeenews.india.com/news/world/china-warns-us-against-asia-pacificplans_779830.html).

استناد به این مقاله: دلاور، حسین، اسلامی، محسن، موسوی شفقائی، سید مسعود، جمشیدی، محمد حسین، (۱۴۰۰)، «تبیین الگوی چینی بازتعریف نظم بین‌المللی: ترکیب توانمندی‌های داخلی و موازنه نرم خارجی»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۳۸(۱۰)، ۲۹۰-۲۵۰.
doi: 10.22054/qps.2021.58440.2776